

اولیاء او در باره اخلاق طفل خویش چه آرزوهائی نگارند؟
 بدیهی است که تشخیص و تعیین سؤالات پرسشنامه بسته به شرایط و امکانات مدارس و مدیران دبستانهاست و ممکنست بر آنچه گذشت سؤالاتی افزود یا از آن چیزی کاست. اگر اولیاء اطفال بهمه سؤالات دبستانهم جواب ندهند اهمیت نباید داد، زیرا هر چه بنویسند باز بسیاری جهات در معرفی اطفال مفید خواهد بود. اگر برخی از خانوادهاى جاهل جواب سؤالات پرسشنامه را از جمله اسرار خانوادگی پندارند و از تکمیل آن مضایقه کنند بسیاری از خانوادها نیز برخلاف بمنظور اصلی دبستان پی خواهند برد و جوابهای صحیح و دقیق خواهند داد.

کارنامه و پرسشنامه اطلاعاتی از احوال و اخلاق شاگردان برای مدرسه فراهم میآورد، ولی خانوادها نیز برای اینکه بتوانند در تعلیم و تربیت فرزندانشان در مدرسه یامدرسه دستیارى کنند ناگزیر بایستی از احوال و طرز کار و رفتار ایشان در مدرسه مطلع باشند و این اطلاع بوسیله «آگاهی نامه» و فرستادن دفاتر تکالیف و دستورهائى تعلیمات و صورت ساعات دروس مدرسه برای اولیای اطفال حاصل میتواند شد.

۴ - آگاهی نامه - برای اینکه هر خانوادهاى از طرز رفتار و کار طفل خود در مدرسه اطلاع یابد برای هر شاگرد دفترچه ای که میتوان آنرا «آگاهی نامه» خواند باید ترتیب داده شود. درین دفترچه نمره های هر بازه در روز یا هر ماه شاگرد را قید میکنند و برای اولیای او میفرستند. ولی برای اینکه اولیای اطفال بتوانند از این دفتر اطلاعات کافی کسب کنند بایستی فقط بنقل نمرات فناءت کرد و بهتر آنست که توضیحات صریحی نیز در باره طرز کار و پیشرفت دروس و رفتار شاگرد در ذیل دفتر داده شود.

معمولاً شاگردان آگاهی نامه را بامضای پدر یا مادر خود رسانیده بامدرسه باز می آورند ولی این امر کافی نیست، چه همانطور که مدرسه اولیاء شاگرد را از گزارش اوقات او در دبستان یا دبیرستان آگاه میسازد ایشان نیز باید مدرسه را از طرز کار و رفتار او در خانه مطلع سازند و گرنه در غیر اینصورت تعاون واقعی صورت پذیر نمی تواند بود پس لازمست که در زیر هر صفحه از آگاهی نامه، مخصوصاً در دبستانها

سؤالانی چند نظیر سوالات ذیل بشود تا اولیای اطفال جواب هر سؤال را در برابر آن بنویسند:

۱ - آیا فرزند شما از مدرسه در ساعت معین بخانه باز میگردد یا نه ؟

۲ - در خانه از رفتار او راضی هستید ؟

۳ - آیا در او نقائص اخلاقی تازه ای مشاهده کرده اید ؟

۴ - آیا اشتیاقی بخواندن دروس خود دارد ؟

۵ - آیا در باره او نظری دارید که انجام آن از عهده مدرسه برآید ؟

در هر حال ترتیب آگاهی نامه بسته بنظر مدارس است و البته نوع آن در دبستانها و دبیرستانها متفاوت میتواند بود .

۵ - فرستادن دفاتر تکالیف نزد اولیای شاگردان در بسیاری از مدارس اروپا معمولست که دفاتر تکالیف یومیه و ماهانه شاگردان را برای ملاحظه اولیای ایشان میفرستند این امر در باره دفتر تکالیف روزانه پس از تمام شدن دفتر و در باره دفتر تکالیف ماهانه در پایان هر ماه انجام میگردد برخی از مدارس مخصوصاً دفاتر مذکور را با آگاهی نامه شاگرد میفرستند تا اولیای او بتوانند در ضمن رسیدگی و ملاحظه دفاتر تکالیف آنها را با نمره هائی که معلمین مدرسه بهر یک از دروس شاگرد داده اند بسنجند و از روی دفاتر مذکور بمیزان استعداد و کوشش و کار فرزند خویش پی برند .

اولیای شاگردان پس از ملاحظه دفاتر آخرین صفحه هر یک را امضاء کرده بمدرسه باز میفرستند، ولی در اینجا نیز امضای تنها کافی نیست و باید بوسیله سؤالانی نظیر آنچه در فوق اشاره شد عقیده اولیای هر شاگرد را نسبت بکار او برسد و اگر نقائصی بنظر ایشان رسیده است تدریجاً رفع کرد .

فرستادن دستور تعایمات و ساعات دروس مدرسه برای اولیای شاگردان نیز خطائی از فائده نیست زیرا سبب علاقه مندی ایشان بامور مدرسه میشود .

این بود وسائلی که در نظر ما برای آشنا کردن خانوادهها بوظائف خویش و طرز معاونت بمدرسه بایستی بکار رود ولی البته وسائل انجام این مقاصد محدود آنچه گفتیم نیست و هر مدرسه یا معلمی میتواند درینراه بوسائل گوناگون دیگری که مفید بندها در متوسل شود .

بنا بر آنچه گذشت معاونت مدرسه و خانواده بایکدیگر واجبست و اولیای مدارس نیابستی بصوراینکه طلب معاونت از خانواده‌ها نمکنست بناتوانی مدرسه در انجام وظایف خویش تعبیر شود درین امر لازم خود داری کنند، چه معاونت خواستن از اولیای اطفال علاوه بر آنکه دلیل ناتوانی مدرسه نیست بهترین شاهد علاقه و دلبستگی اولیای مدرسه بانجام وظایف خویشتن است.

اساساً در ممالکی که با اصول دمکراسی اداره میشود مدرسه نمیتواند از هیئت اجتماعیه برکنار باشد، زیرا مدرسه جای مقدسیست که همه آنرا دوست میدارند و چون پرورشگاه نسل آتیه است بدان بادیده احترام و امید مینگرند. مدارس بسبب آنکه مردان آتیه را تربیت میکنند بمنزله درخت آرزوهای ممالکند و این درخت زمانی میوه‌های شیرین تواند داد که همه خانواده‌ها و افراد هیئت اجتماعیه در تربیت و تقویت آن بکوشند.



پژوهشگاه علوم انسانی
پرتال جامع علوم انسانی

فصل دهم

تعلیم اخلاق

۱ - اهمیت تعلیم اخلاق در دبستانها

مهمترین تعلیمات دبستانها تعلیم اخلاقت است. پیش از آنکه تعلیم اخلاق جزو دستور تعلیمات دبستانها شود آموزگاران فقط معلم قرائت و املاء و حساب و مشق خط بودند ولی اکنون وظیفه روحانی دشوارتر و شریفتری بر وظایف دیرینه ایشان افزوده شده است.

از میان دروس دبستانها درس اخلاق از لحاظ اهمیت در مرتبه اولست و آموزگاران باید باین درس بیشتر از دروس دیگر توجه کنند، زیرا علم اخلاق از جهت اینکه آدمی را بنیکی و نیکخواهی راهبر میشود از همه علوم برتر و لازمتر است و بگمان ما بنیان بقای ملتی که از افراد نیک اخلاق بی علم پدید آمده باشد از ملتی که از افراد آن عالم ولی محروم از فضائل اخلاقی باشند باید ارتر است.

آموزگاران اخلاق وظیفه ای دارند که مسئولیت و افتخار عظیم دارد و باید کوشش کنند تا در انجام این وظیفه بمقصود اساسی که تربیت روحی و معنوی نسل آینده مملکتست برسند. امروز عظمت و بقای ملی که با اصول دمکراسی یعنی حکومت عامه اداره میشوند بسته بتعلیم و ترویج فضائل اخلاقیست و ملتی باستقلال و ترقی و قدرت کامل میتواند رسید که افراد آن با وجدان و شجاعت و وطنپرست و با اراده و آزاد فکر باشند تا با اینگونه فضائل اخلاقی مملکت خود را اداره بتوانند کرد و وطن را از هر گونه خطری در امان بتوانند داشت.

۲ - لزوم تعلیم منظم اخلاق در دبستانها

تعلیم اخلاق در دبستانها بر دو گونه است. یکی تعلیم منظم و مستقیم و دیگر تعلیم ضمنی و غیر مستقیم. تعلیم غیر مستقیم با تمام کارهای دبستان آمیخته است و از غالب دروس مانند قرائت و املاء و قطعات منتخبه و انشاء و امثال آن نیز نتایج اخلاقی گرفته میشود

که البته در قلوب باک اطفال فوق العاده مؤثر است. غالباً مشاهده شده است که شاگردان در درس قرائت از خواندن حکایت یا شعری متأثر شده و بهیجان آمده اند و در مشق خط عبارات اخلاقی بزرگان را که سر مشق ایشان بوده است بسبب تکرار فراوان بخاطر سپرده و طبیعتاً پیروی کرده اند. تاریخ نیز چنانکه فلنون^۱ از شعرای فرانسه گفته است خود «آموزگار اخلاق» است. درس حساب هم شاگردان را بنظم و ترتیب و اقتصاد رهبری میکند و علوم مختلفه ایشان را از قید عقاید باطله و اوهام رهامی سازد، همچنین از مشاهدات روزانه خود نیز تعلیمات اخلاقی میگیرد. چنانکه اگر آموزگار شاگرد را که پاکیزگی بی علاقه است تویخ کند، یا طفل دروغ گوئی را بر استگوئی نصیحت دهد دیگران هم متنبه می شوند، علاوه برین تشبیه و تشویق آموزگاران نیز برای شاگردان بمنزله درس اخلاقت،

ولی تعلیم غیر مستقیم اخلاق از طرق سابق الذکر کافی نیست و این گونه تعلیم را که با جزئیات اعمال دبستان توأمست بجای تعلیم اخلاق بایستی «تربیت اخلاقی» نام نهاد. گرچه بسیاری از علمای تعلیم و تربیت تربیت اخلاقی را برای اطفال کافی شمرده و تعلیم مستقیم اخلاق را زائد پنداشته اند، بگمان ما اختصاص ساعات معین در دبستانها بتعلیم اخلاق بجهت ذیل واجبست :

اولاً - اخلاق خود علمی است که آدمی را بنیکی و نیکخواهی و ملکات فاضله هدایت میکند و از جهت علم بودن بایستی آموخته شود.

ثانیاً - تعلیم اخلاق از راه غیر مستقیم چون آمیخته با سایر تعلیمات و مخاطوب با هزار گونه حوادث زندگانی شاگردان در دبستانست پراکنده و بی نظم و منتشت است و بیوستن رشته های گسیخته آن یکدیگر جز با تعلیم منظم اخلاق امکان پذیر نیست از این گذشته نصایح ساده اخلاقی که در ضمن دروس مختلف یا هنگام انحراف شاگرد از مقررات دبستان باو داده شود غالباً گذرنده و بی اثر است و تا اینگونه نصایح را بر رشته ترتیب در نیارند و هر يك را با توضیح لازم و شواهد کافی تشریح نکنند در ضمیر شاگردان جایگیر نخواهد شد و تأثیر لازم نخواهد کرد.

ثالثاً - تعلیم غیر مستقیم اخلاق با آنکه ممکنست اطفال را با آداب و صفات نیکو

معتاد سازد از یکجهت اساسی ناقص است. زیرا اطفال نایستی اصول اخلاقی را فقط از طریق عادت فراگیرند، بلکه باید در هر يك از آن اصول اندیشه کنند و با فکر و تعمق حقیقت آنرا دریابند تا هر کار نیکی را با علم کامل باینکه آن کار نیکست انجام دهند، چه اخلاقی که کور کورانه بتقلید دیگران کسب شود عاری از حقیقت و ناپدیدار است، و شاگرد بحقیقت اصول اخلاقی بی‌نمی‌تواند برد مگر آنکه هر يك از آنها را در تعلیم مستقیم برای وی توضیح و تشریح کنند.

۳- شرایط تعلیم اخلاق

الف- تعلیم اخلاق بایستی ساده و سهل و بصورت مصاحبه خانوادگی و دوستانه انجام گیرد، زیرا با اطفال دبستان از مذاکرات عالمانه و بحث در عقاید فلسفی و علمی اجتناب باید کرد

ب- تعلیم اخلاق در عین سادگی باید پرمایه و عالی باشد و آموزگاران از تحریک احساسات پسندیده در قلوب شاگردان خویش خودداری نکنند، تا هر شاگردی با فضائل اخلاقی کامل از دبستان خارج شود، و مطمئن باشند که درینصورت گزارش ایام و حوادث زندگی اجتماعی در تغییر اخلاق ایشان کمتر مؤثر تواند گشت.

دبستان مخصوصاً بایستی حتی الامکان برخی عقائد غلط را که در غالب خانواده‌ها رائجست از اذهان شاگردان دور سازد. از آنجمله یکی اینکه می‌گویند: «دزدی از مال دولت دزدی نیست» یا «هر کس هر چه یافت از آن اوست» یا «گناهی که مردم ندیده‌اند قابل عفو است.» این گونه عقاید اگر در خاطر اطفال رسوخ یابد نتایج بد خواهد داشت و ممکنست تعلیمات اخلاقی دبستان را بکلی بیفایده سازد.

همچنین آموزگاران باید در تعلیم اخلاق طریقه‌ای پیش گیرند که شاگردان رعایت اصول اخلاقی را وظیفه وجدانی خود شمارند و در امور اخلاقی امید پاداش یا بیم ضرر محرک ایشان نباشد. بشاگرد نباید گفت که اگر خوبی کنی پاداش نیک خواهی یافت، اگر خوب کار کنی نامت در لوحه افتخار دبستان نوشته خواهد شد، تو نیکی میکنی و در دجله انداز که ایزد در بیابان دهد باز، اگر بد کنی کیفرش بدبری. اگر دروغ بگوئی اعتماد مردم از گفته‌های تو سلب می‌شود. نکوئی بابدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکو کردن.

شاگرد باید خوبی را برای آنکه خوبست دوست بدارد نه برای اینکه باو فائده‌ای
میرساند یا دفع ضرری میکند ،

و نیز بهتر است که آموزگاران همیشه احکام و اصول اخلاقی را بصورت مثبت
ادا کنند و از ادای احکام منفی بپرهیزند ، مثلاً بجای «تبل و تن آسان مباش» «دروغ
مگو» بگویند «ساعی و کاری باش» «وراست بگو» و بدانند که گرچه این عبارات را
در معنی بایکدیگر تفاوتی نیست ولی تأثیر آنها در ذهن اطفال متفاوتست . ادای احکام
اخلاقی بصورت منفی از آنجهت که نخست از اخلاق بد نام میبرد ممکنست نتیجه
معموس دهد و بجای اینکه اطفال را براه صواب رهبری کند میل ارتکاب همان عملی
را که نهی کرده است دریشان ایجاد نماید .

ج - در تعلیم اخلاق باید قلب و هوش و اراده اطفال را بفرمان آورد ، در
کودکی احساسات انسان بر عقل او غلبه دارد ، پس نخست باید بقلب او مراجعه کرد
و اگر فی المثل از دروغ سخن گفته می شود سعی نمود که ازین کار ناپسند در
قلب جوان او رعبی پدید آید ، باو باید گفت که اگر زبان بدروغ گشاید در انظار
فرمایه و خفیف خواهد گشت و دوستداران خود را ازینجهت مغموم و ملول خواهد ساخت ؛
و هر گاه از احسان سخن در میانست باید بایمان و تشریح احوال کودکان یتیم و بیگس و
پیران سالخورده حس رحمت و شفقت را در او تقویت کرد . ولی درینجانب کار یک نکته واجبست
و آن اینکه برای تحریک احساسات اطفال آموزگار نیز باید از خود احساساتی بروز دهد
و چنانکه شاعر اروپائی گفته است «بگریید تا دیگران بگریه در آیند» . اگر معلم اخلاق
در ضمن مذمت دروغ ازین صفت ناپسندیده اظهار نفرت نکند و در بیان حال بیچارگان
خود را متأثر نشان ندهد گفته‌های او در اطفال تأثیر کافی نخواهد داشت .

پس از آنکه طفل از گفتار آموزگار متأثر شد دلالت عقل او کار آسانست ، میتوان
بآسانی دلایل تعلیمات اخلاقی را برای او بیان کرد و باو فهمانید که چرا نباید از دروغ
اجتناب کند و نسبت بیچارگان مهربان باشد . بدین ترتیب تعلیمات آموزگار در ذهن
شاگردان ریشه خواهد گرفت و از دستبرد فراموشی در امان خواهد بود . تأثیرات آدمی
طبیعتاً ناپدیدار و زوال پذیر است و اگر بنیان تعلیمات اخلاقی فقط بر تأثیرات و احساسات

نهاده شود امید بقای تأثیر آن مشکوکست پس آموزگاران باید بکوشند که در تعلیمات اخلاقی خود گذشته از احساسات اطفال عقل ایشان را نیز بادلائل و براهین لازم بگفته‌های خود معتقد سازند و بنیان اخلاق آنان را با تولید ایمان عقلی استوار کنند .

معهداً فقط ایمان عقلی داشتن باصول اخلاقی نیز کافی نیست و باید اراده اطفال را هم بکار انداخت، چه مقصود از درس اخلاق آنست که اطفال تعلیمات آموزگار را عمل کنند والا اگر شاگردان نصایح و بیانات اخلاقی معلم را بشنوند و کار نبندند از زحمات او چه نتیجه‌ای بدست می‌آید ؟ پس باید در ضمن تدریس اخلاق شاگردان را بر آن داشت که در کلاس یاد در دبستان آنچه را که می‌آموزند کار بندند، حس شفقت و مهربانی در اطفال زمانی نیروی واقعی خواهد یافت که عملاً بر ققایی تهنی دست خود کمک کنند و حس بی‌آزاری و ملایمت با حیوانات وقتی در ایشان قوت خواهد گرفت که قی‌المثل در دبستان انجامی برای حمایت حیوانات اهلی و مفید تأسیس نمایند، مختصراً همانطور که کسی آهنگری نکرده آهنگر نمی‌شود هیچ کس نیز خوبی نکرده خوب نمی‌تواند شد .

پس چنانکه گذشت تعلیم اخلاق با تعلیم سایر مواد دستور تعلیمات فرق کلی دارد . در تعلیم دستور زبان یا ریاضیات و تاریخ و امثال آن سر و کار آموزگار فقط با حافظه و هوش شاگرد است ولی در تعلیم اخلاق قلب و مغز و اراده او هر سه را تربیت باید کرد ، یعنی باید او را چنان تعلیم داد که خوبی را دوست بدارد و از خوبی آسگاه باشد و خوبی را کار بندد .

۴ - دستور تعلیمات اخلاق در دبستانها

در دستور تعلیمات شش ساله دبستانها مصوب ۱۵ مرداد ۱۳۰۶ فقط برای کلاسهای پنجم و ششم یکساعت در هفته درس اخلاق تعیین شده ولی ضمناً در سائر کلاسهای نیز نصایح و مباحث اخلاقی در جزو تدریس فارسی منظور شده است . اصولاً تعلیم اخلاق در کلاسهای مختلف دبستان بایستی متفاوت و درخور سن و فهم شاگردان باشد .

در کلاسهای اول و دوم تعلیم اخلاق باید در ضمن بیان حکایات و قطعات ساده فارسی انجام گیرد و محتاج بدرس مخصوص نیست و چنانکه در دستور تعلیمات دبستانها

پیش بینی شده در قرائت فارسی باید قطعات و حکایات بسیار ساده‌ای که فهم آن برای اطفال کوچک آسان باشد راجع به مطالب اخلاقی ذیل انتخاب نمود :

وظائف طفل نسبت به پدر و مادر و افراد خانواده - تکالیف طفل نسبت باولیاء مدرسه - آداب معاشرت و امانت آن - تنفر از عیب گوئی و عیبجوئی - فوائد عفو و اغماض - معایب مردم آزاری و زشتخوئی - اذیت نکردن حیوانات بی آزار - راستگوئی - در کلاسهای سوم و چهارم هم با آنکه تعلیم اخلاق بایستی مبسوط تر باشد باز رعایت پیوستگی و ارتباط دروس بیکدیگر لازم نیست و آموزگار می تواند باز مطالب اخلاقی را در ضمن درس قرائت فارسی با انتخاب حکایات و قطعات ساده بشاگردان تعلیم دهد و آنچه در دستور تعلیمات دبستانها برای این دو کلاس تعیین شده از قبیل مطالب ذیلست :

وظائف انسان نسبت بخدای متعال - جوانمردی و فرومایگی - حسن خاق شجاعت و تواضع - راستی - قناعت و اسراف - عدل - عفو - امانت - آداب معاشرت - وطن پرستی - تعاون - رعایت زیردستان - عفت و برهیز کاری - حفظ شرافت - وفای به عهد - حفظ قول - انفاق - احسان - ترحم - فوائد کار .

در کلاسهای پنجم و ششم تعلیم اخلاق باید با تعلیمات مدنی مربوط باشد و اخلاق فردی با اخلاق اجتماعی و ملی توأمآ تدریس شود . در این دو کلاس ساعات مخصوصی برای درس اخلاق معین شده و موادی که باید تدریس شود از ینگونه است :

وظائف انسان نسبت بخود - وظائف افراد ملت نسبت بوطن - برهیز کاری - سرپوشی - شرافت - عدالت - امانت - نجات - تکالیف والدین نسبت باولاد - تکالیف شاگردان نسبت با آموزگار و نسبت بیکدیگر - آداب معاشرت - تکالیف اجتماعی - اطاعت قوانین - رعایت آزادی دیگران - ثبات رای - قدر و قیمت وقت - احترام از معاشرت با بدان - مدافعه از حقوق - حفظ شرف - وطن دوستی - حفظ آزادی .

۵ - طرز تعلیم اخلاق

درس اخلاق را آموزگار باید از پیش حاضر کند و گرنه درسی که پیش بینی نشده گفته شود سطحی و بی مغز خواهد بود . اگر آموزگار متن یکی از کتب اخلاق را نیز منحصرأ تدریس کند درس او بی روح و ملال انگیز خواهد گشت ، تعلیم اخلاق بایستی بصورت مکالمه و مذاکره صورت گیرد و با سؤالات گوناگون آمیخته باشد . روش استفهامی در تعلیم اخلاق بهترین و مفیدترین روشهاست ، زیرا برخلاف

برخی دروس مانند تاریخ و جغرافیا که در تدریس آنها با روش استفهامی نمیتوان شاگردان را بحقیقت رهبری کرد، در تعلیم اخلاق کشف حقایق با اتخاذ این روش امکان پذیر است، چه اطفال هنگامیکه بدبستان داخل می شوند تا حدی نیک و بد را تمیز میتوانند داد و درباره افعال پسندیده و ناپسند نظر مبهم و مشکوکی ابراز میتوانند کرد، یعنی اذهان نرسیده ایشان از اصول اخلاق و قوف و آگاهی مختصری یافته منتهی این آگاهی هنوز درخواطر آنان بی ریشه و مبهم و ناستوار است و آموزگار در دبستان با تعلیمات اخلاقی خویش آنرا پایدار و روشن و استوار می سازد.

پس از آنکه آموزگار درس خود را بصورت مکالمه و مذاکره ساده بیان کرد و گاه گاه مقصود را بوسیله روش استفهامی از دهان خود اطفال شنید خواندن قطعات منتخبه اخلاقی نیز بر قائمه درس میفزاید، چه قطعات منتخبه بمنزله تصاویر درست و شاگردان می توانند درینگونه قطعات نتایج تعلیمات آموزگار را مشاهده کنند، ولی قطعات اخلاقی باید متناسب با درس باشد و چنان انتخاب شود که در اطفال احساسات نیکو برانگیزد و بنیان تاثیراتی را که از گفته های آموزگار در ایشان پدید آمده است پایدار سازد.

برای اینکه شاگردان افکار اساسی درس اخلاق را فراموش نکنند بهتر است که آموزگار آنها را در چهار یا پنج نظر با عبارت ساده خلاصه کند تا شاگردان در دفتر مخصوص بنویسند و از بر کنند، همچنین اگر آموزگاران کلاسهای پنج و شش گاهگاه موضوع اخلاقی بشاگردان خود بدهند که آنرا بسط داده بصورت مقاله کوچکی در آورند بسیار مفید خواهد بود؛ لکن چنین موضوعی نباید از میان خلاصه های درس گذشته انتخاب شود بلکه باید حتی الامکان بی سابقه باشد تا از جوابهای شاگردان بحقیقت احساسات و طرز فکر و عقیده ایشان در مسائل اخلاقی بی توان برد موضوع ممکنست از قبیل سوالات ذیل باشد

۱- یکی از شاگردان کلاس کارزشتی مرتکب شده است که شما دیده اید و معلم در جستجوی اوست، آیا بعقیده شما باید مقصر را معرفی کرد یا نه؟

۲- هنگامیکه شما میخوانید برای جدیدین نایبای خود کتابی بخوانید یکی از هم شاگردان می آید و خواهش میکند که با او بگردش برود. در چنین موقعی چه خواهید کرد؟

فصل یازدهم

تعلیم قرائت

قرائت اساس تعلیم است و تا طفلی خواندن را نیاموخته است سایر دروس را باو نمیتوان آموخت، خواندن بمنزله آلت و افزار تحصیلست که اطفال باید آنرا برای کسب سایر معلومات بکار برند و چون خواندن آموختند نوشتن برای ایشان آسان می شود و می توانند سهولت از کتب درسی خویش کسب معرفت کنند. بنابراین خواندن شبیه است براهی که اطفال را تدریجاً بهوستان افکار و معلومات بشری دلالت میکند و کلید گنج گرانبھائی را بدست ایشان می سپارد.

پس آموزگاران باید کوشش کنند که شاگردان دبستان خواندن را زود بیاموزند و این امر میسر نمی شود مگر آنکه سبک تعلیم ممتاز و پسندیده باشد.

۱ - تعلیم الفبا

برای تعلیم الفبا سبکهای گوناگونی متداول بوده و پیشنهاد شده است که در همگی، از تعلیم الفبا سبک مکتب خاهاهای قدیمی تاسبکی که امروز متداولست، نقائص و اشکالاتی می توان شمرد و چون بحث، فصل درین موضوع و ذکر نقائص و محسنات سبکهای مختلف تعلیم الفبا محتاج بشکارش فصالی مشروح و بلکه کتابی علیحده است از ورود باین مبحث چشم می پوشیم و درینجا فقط بنقل قسمتی از پیشنهادهای آقای کاظم زاده ایرانشهر^۱ در تعلیم الفبا که بنظر ما بسیار پسندیده و مفید می نماید قناعت میکنیم:

« ۱ - قواعد راجع بصدای حروف - ۱ - یاد دادن اسم حرفها متدالف،

حیم، نون، دال الخ برای اطفال یاد گرفتن الفبا را صدی نود سخت می سازد، چونکه

۱ - مقاله آقای ایرانشهر درین خصوص در شماره ۱۲ سال چهارم مجله تعلیم و تربیت

بطبع شده و قسمتی که در اینجا نقل میشود از مقاله مزبور اقتباس گردیده است.

بچه هیچ رابطه میان اسم يك حرف و صدای آن یعنی تلفظ آن پیدا نمی کند. مثلا وقتی حرفها را با اسم آنها شناخت اگر پرسید که میم و یاه باهم چه می شود ناچار خواهد گفت «میمیا» می شود و هر چه شما بگوئید «می» می شود علت آنرا نخواهد فهمید و برای او معما خواهد ماند. اما اگر بجای اسامی حروف صدای آنها یاد داده شود یعنی هر حرف در حال سکون صدائی که می دهد با آن نامیده شود (مانند ب پ ت ج چ الخ) آنوقت همین که پرسید ج و آ چه می شود فوراً خواهد گفت جامی شود چونکه عین صدای آنها را پشت سرهم تلفظ خواهد کرد. پس باید تنها صدای حروف را در حال سکون یاد داد.

«۲- همچنین الف و ز و ر و یر و ویش و دوزبر و دوزیر و دویش را هم با صدای آنها یاد باید داد. یعنی صدای الف را مانند صدای آخر با و تا و غیره و دیگری ها را چون ا ا و آن ا ن و آن

۲- قواعد راجع بشکل حروف

۱- در تعلیم الفبا برای هر حرف بیش از دو شکل نباید یاد داده شود. شکلهای مختلف که تا کنون برای هر حرف نشان می دادند بیشتر راجع بحسن خط میباشد نه با اساس الفبا مثلا شکل وسطی که تا امروز برای هر حرف در مدارس معین کرده اند در حقیقت جز همان شکلی که در ابتدای کلمه نوشته می شود و من آنرا در الفبای راه نو که هنوز بچاپ نرسیده شکل کوچک نامیده ام چیز دیگر نیست. منتهی برای چسبانیدن آن بحرف ماقبل خود باید يك خط کوچکی باولش بیفزائیم و آن خط هم آقدر کوچک است که اساساً محسوس نیست مانند ب کا ، پ یا و غیره. همچنین شکلی که با اسم شکل آخری نشان میدهند و مثلا باء آخری مینویسند هیچ فرقی باشکل تنها و مفرد ندارد مگر همان خط که بسرش افزوده میشود چنانکه در بالا گفتیم. پس اینها را شکل های جداگانه و مستقل فرض کردن و یاد دادن خطاست و الفبا را بسیار سخت میکند. در زبانهای فرنگی هم همیشه در نوشتن حرفها برای چسبانیدن آنها بهم دیگر يك خط کوچکی باول یا آخر آنها می افزایند ولی هرگز از خاطر کسی نگذشته که آنها را شکل جداگانه شمارد و اصلاً بچه خودش ناچار آن خط را خواهد افزود. ازین قرار برای هر حرف

الفبای فارسی دم جز دو شکل یکی بزرگ و دیگری کوچک شکل های دیگری لازم نداریم و حتی هفت حرف داریم که تنها يك شکل دارند : ا ، د ، ذ ، ر ، ز ، ژ ، و ، - و در حین چسباندن اینها با قبل خود يك خط مختصر بسر آنها علاوه خواهد شد و این را خود بچه هم بی گفتن معلم خواهد کرد .

۲ - پس باید یاد داد که هر حرف دو شکل دارد یکی بزرگ و دیگری کوچک . شکل کوچک هر حرف تقریباً نیمه اول شکل بزرگ است . شکل های بزرگ حروف را در آخر کلمه و یا تنهائی نویسنده و شکل های کوچک را در اول و میانه می نویسنده و چون در این الفبا صدای حرفها یاد داده می شود همین که بچه ها اشکال صدا ها یعنی حرفها را یاد گرفتند آنوقت تقطیع کلمات را باید تعلیم داد یعنی هر کلمه را تقسیم باید کرد پارچه (هجا یا سیلاب) و هر پارچه را هم بصدا ها (حروف) و همینکه عدد صدا ها و یا حروف معلوم شد بچه خواهد فهمید که کدام يك از این صدا ها در اول کلمه است و کدامیک در وسط کلمه و یا در آخر و از روی آن شکل آن صدا ها را بموجب قاعده که گفتیم خواهد نوشت ، یعنی اگر آن صدا در اول و یا در وسط است شکل کوچک آن را و اگر در آخر است و یا تنهاست شکل بزرگ آن را خواهد نوشت .

۳ - از چهار حرکت و یا اعراب (زیر و زبر و پیش و مد) که بچه ها صدای آنها را فقط یاد خواهند گرفت آن که مد است تنها در فارسی روی الف گذاشته میشود و آنچه زیر و زبر و پیش است تنها روی و یا زیر شکل های کوچک گذاشته میشود (مگر زیر که در موقع اضافه و توصیف زیر اشکال بزرگ نیز گذاشته می شود) چونکه در فارسی کلمه ای که به پیش منتهی شود نداریم و هر کلمه هم که از آخرش صدای زیر و یا زیر شنیده شود بجای زیر و زیر حرف ه می نویسنده که این ه در تلفظ خوانده نمیشود چون خانه ، لانه ، نامه و غیره .

۳ - چند سبک مخصوص در تعلیم الفبا

در ممالک اروپا برای اینکه تعلیم الفبا حتی الامکان سهلتر شود و زودتر انجام گیرد گذشته از سبک عادی سبک های مختلف دیگر نیز متوسل شده اند که از آن میان دو سبک را ذیلا ذکر می کنیم :

سبک تعلیم الفبا بدستیاری اشکال و صور - در این سبک حتی الامکان هر حرف یا کلمه‌ای را بوسیله تصاویر در ذهن اطفال جایگیر می سازند . مثلاً در صفحه‌های که از حرف ب و ترکیبات آن سخن گفته شده است تصویر ببری میکشند و در صفحه‌های که از مخصوص حرف ک است گازی رسم میکنند بدین ترتیب شناختن حروف برای اطفال آسانتر می شود و بکتاب خود بواسطه تصاویر کونا کون آن علاقه مند تر میشوند.

۱- سبک تعلیم الفبا با حروف متحرك - درین سبک هر يك از حروف روی

چوب یا مقوا طبع شده است و شاگردان باید هر حرفی را که آموزگار میخواند از میان سایر حروف جدا کرده روی میز مخصوص بگذارند و کلماتی را که آموزگار میگوید با حروف متحرك ترکیب کنند . اجرای این سبک در درس قرائت حرکت و روحی ایجاد میکند و چون بواسطه حرکت دادن و ترکیب کردن حروف وقت اطفال با آنها بیشتر جلب می شود اشکال آنرا زودتر بخاطر می سپارند ، علاوه برین چون جای حروف متحرك را آسانی میتوان تغییر داد آموزگار میتواند با تغییر دادن جای دو حرف کلمه‌ای را بکلمه دیگر تبدیل کند ، و فی المثل کلمه «دور» را که با حروف متحرك ترکیب کرده است با گذاشتن (د) بجای (ر) و (ر) بجای (د) بکلمه «رود» مبدل سازد و این امر در تعلیم قرائت باطفال بسیار مؤثر و مفید است . ولی سبک تعلیم با حروف متحرك دو عیب دارد یکی آنکه وقت بسیار می خواهد و دیگر آنکه با تعلیم انفرادی بیشتر متناسب است و اتخاذ آن در کلاسهای پر شاگرد خالی از اشکال نیست .

۴- تعلیم قرائت بشاگردان کلاس اول دبستان

آموزگار پس از آنکه یکی از سبکهای مفید را برای تعلیم قرائت اتخاذ کرد شروع بتدریس می کند ، برای تعلیم حروف و کلمات ممکنست از نقشه‌های مخصوص دیواری که اشکال مختلف حروف را بر آنها طبع کرده اند استفاده کرد و یا اینکه حروف را روی تخته سیاه نوشت . در هر حال آموزگار باید در تعلیم الفبا شتاب نکند و با اطفال بملایمت و مهربانی رفتار نماید . نخست باید هر حرفی را روی نقشه نشان دهد یا بر تخته سیاه بنویسد و نام آنرا ادا کند و شاگردان را نیز بر آن دارد که نام آن حرف را جمعاً تکرار کنند ، سپس شاگردان را یکایک پای تخته برد و از ایشان بخواهد تا هر حرفی را

که نام می برد نشان دهند یا هر حرفی را که نشان می دهد نام برند . پس از آن دربارهٔ هجاها (سیلاب) نیز بهمین ترتیب رفتار کنند و کم کم کلمات را بایشان بیاورند و دوشا کردن را بر آن دارد که هر کلمه را چندین بار جمعاً تکرار کنند، زیرا همانطور که حس با صره در فرا گرفتن حروف کلمات مؤثر است سامعه نیز تأثیر کلی دارد و بسیاری از اطفال هستند که مطالب را از راه گوش بهتر از راه چشم فرا می گیرند .

شتاب در تعلیم قرائت بسندیده نیست بهتر است که آموزگاران هر روز حتی الاکان دروس روزهای پیش را نیز تکرار و با اصطلاح «دوره» کنند و شاگردان خود را آهسته و با اطمینان کامل پیش برند .

تعلیم قرائت طبعاً با تعلیم نوشتن هم توأم است آموزگار صورت هر حرفی را بخط نسخ که بیشتر در طبع کتب بکار می رود با صورت آن بخط نستعلیق که مخصوص نوشتن است توأم بشاگردان می آموزد و چون میان این دو صورت نیز تفاوت کلی نیست اطفال می توانند آسانی هر دو را بخاطر بسپارند و در ضمن فرا گرفتن حروف کلمات کم کم نوشتن آنها را نیز بیاموزند .

پس از آنکه اطفال حروف را از روی نقشه یا تخته سیاه شناختند و اصول قرائت را آموختند باید کتابی برای خواندن بایشان داد . کتاب قرائت باید با سبکی که آموزگار در تعلیم آن اتخاذ کرده است متناسب و موافق باشد ؛ حروف را در صفحات اول درشت تر و هجاها را هر کلمه را جدا از یکدیگر طبع کرده باشند . فصول کتاب نیز باید کوتاه و حکایات مختصر و مطالب ساده و شیرین و کودکانه و جالب دقت اطفال و آمیخته با نوا و بر گوناگون زیبا باشد . تا طفل از ورق زدن و خواندن آن مسرور شود و کتاب میل قرائت را در وی برانگیزد .

ه - قرائت در کلاسهای اول و دوم دبستان

در کلاسهای اول و دوم دبستان باید سعی کرد که شاگردان بتوانند کتب درسی خود را بروانی بخوانند و اگر قرائت ایشان بلیغ و رسا نشود لااقل در خواندن توقف نکنند و عبارات را بریده و با تردید بخوانند .

درس قرائت در هر کلاس باید بصورت خاصی انجام گیرد و از آنجمله در کلاس های اول و دوم بهتر آنست که نکات ذیل رعایت شود .

۱- آموزگار باید عبارتی را که میخواند بشاگردان پیام و زحمت های بلند بخواند. سپس عموم اطفال را بر آن دارد که آن عبارت را باهم تکرار کنند و مخصوصاً مراتب باشد که همگی آن عبارت را یکسان و یکنواخت ادا کنند و اگر یکی آرام و دیگری تند می خواند ایشان را از خواندن باز دارد و عمل را تکرار نماید، برای اینکه شاگردان بتوانند عبارت درس را باهم خوب ادا کنند بهتر آنست که آموزگار نیز با ایشان هم آواز شود و حتی برای تشخیص هجاها چوب یا مدادی را روی میز بزند. قرائت بدین ترتیب دارای يك عیب و چندین فائده است. عیب آن اینست که خواندن عبارات با آهنگ و آواز تاحدی برای اطفال عادت میشود ولی رفع این نقیصه در کلاسهای بعد آسانست. اما از فوائد آن یکی آنست که با قرائت جمعی آموزگار میتواند همه روز تمام شاگردان را بخواندن و ادا کند در صورتی که این امر با قرائت فردی میسر نیست دیگر آنکه شاگردان چون حروف و هجاها و کلمات را بلند و شمرده ادا میکنند بلفظ صحیح معناد میشوند و با اصطلاح « زبانشان راه می افتد ». علاوه بر این اگر شاگردان همگی باهم درس آموزگار را تکرار کنند در کلاس روح و حیاتی پدید می آید و ملال و فسردگی از میان بر میخیزد.

البته اگر آموزگار احساس کرد که دسته ای از شاگردان کم قوه کلاس نمیتوانند در درس جمعی با دیگران همراهی کنند ناچار باید آن دسته را از سایرین جدا کرده بر آن دارد که درس جداگانه باهم بخوانند و متناسب قوای طبیعی خود پیش روند.

۲- پس از آنکه عبارتی را شاگردان باهم چندین بار ادا کردند آموزگار باید آنرا معنی کند و شرح دهد، ولی در این امر راه افراط نباید رفت و تمام وقت کلاس را بتشریح و توضیح عبارات صرف نباید کرد. همینقدر که شاگردان معانی لغات مشکل را فرا گرفتند و معنی عبارت را نیز در یافتند آموزگار باید از چند نفر سؤالانی کند و چون اطمینان یافت که همگی معنی کلی عبارت را دانسته اند عبارت دیگر بردارد.

۳- پس از آن باید آموزگار تمام فصلی را که میخواند از کتاب تدریس کند یا فقط جمله کاملی از فصل را آهسته و شمرده با آهنگی که مفهوم جمله مقتضی آنست بخواند و فی الحقیقه خواندن خویش را برای شاگردان سرمشق سازد، چنان که شاگردان بتقلید وی درست خواندن عبارات را بیاموزند و از طرز خواندن وی معنی جمله را که پیش از آن برای ایشان بیان کرده است بهتر درک کنند.

سپس آموزگار باید برخی از شاگردان را بی رعایت ترتیب بر آن دارد که همان جمله ها را یکباریکه مانند او بخوانند و هر جمله ای را که بد خوانند عیب آنرا متذکر شود تا دوباره بخوانند و خود نیز یکبار دیگر همان عبارت را درست بخواند.

برای اینکه هم شاگردان بد درس بیشتر دقت کنند و هم شاگردی که عبارتی را می خواند در درست خواندن آن بیشتر سعی کند بهتر است که آموزگار هنگام خواندن یکی از شاگردان گرفتن اغلاط و تذکار عیوب قرائت او را بدیگران محول سازد.

۴- پس از آنکه چندین از شاگردان جمله های درس را یکباریکه قرائت کردند بیفایده نیست که باز همان جمله ها را چند مرتبه با هم بصدا بلند ادا کنند ولی این بار باید طرز ادای ایشان درست باشد و تا جمله ای را بی عیب نخوانده اند بجمله دیگری نپردازند.

۶- قرائت در کلاسهای دیگر دبستان

درس قرائت در کلاسهای سوم دبستان نیز بایستی مانند کلاسهای اول و دوم انجام گیرد و آموزگاران سعی کنند که درست خواندن و تلفظ صحیح لغات و ادای عبارات را بشاگردان بیاموزند. ولی البته درین کلاس قرائت جمعی لازم نیست و باید بتوضیح مطالب و بیان معانی عبارات نیز توجه بیشتری شود.

از کلاس چهارم دبستان بعد طرز تعلیم قرائت فرق میکند و بایستی ازین امر دو منظور اساسی را در نظر گیرند، یکی آنکه شاگردان مطالب کتاب را فهمیده و شمرده و صحیح بخوانند و دیگر آنکه در ضمن خواندن، قوای عقلی و احساسات نیکو و اراده ایشان نیز قوت گیرد و از افکار و تعلیمات پسندیده بزرگان که بمنزله غذای روحست بهره مند شوند. بنابراین در کتبی که برای تعلیم قرائت در کلاسهای چهارم و پنجم و ششم دبستانها تألیف می شود باید این منظور اساسی مراعات گردد، اگر در کتب قرائت

دبستانها صفحاتی هم بحفظالصحه و جغرافیا و تعلیمات مدنی و امثال آن اختصاص داده شود البته از جهت آنکه بر معلومات شاگردان می افزاید مفید است ولی چون اینگونه موضوعات را اطفال کمتر دوست می دارند و اگر صفحات کتاب بیشتر باین قبیل مطالب اختصاص داده شود از قرائت آن بیزار می شوند بهتر آنست که کتاب قرائت بیشتر حاوی افکار گرانمایه و حکایات و منتخبات آثار اخلاقی نویسندهگان و شعرای بزرگ ایران باشد تا هم شاگردان بخواندن آن رغبت کنند و هم از خواندن اینگونه مطالب قوای روحی و اراده و احساسات ایشان تدریجاً راه کمال سپارد.

بعقیده مدارس قرائت در کلاسهای چهارم و پنجم و ششم دبستانها باید بارعایت نکات ذیل انجام گیرد :

۱ - آموزگار پیش از خواندن هر فصلی از کتاب باید نخست مختصری از مضمون مطالب آن بیان کند تا اذهان شاگردان برای فرا گرفتن مقصود کلی آن فصل حاضر گردد ، سپس تمام فصل یا قسمتی از آن را شمرده و واضح بخواند و هر جا که لازمست آهنگ صدرا بمناسبت مطلب تغییر دهد و سعی کند که تلفظ او بی عیب و ایراد باشد . برخی از آموزگاران بنقد خواندن و تند گفتن عادت کرده اند چنانکه کلمات را ناتمام و باصطلاح « جویده » ادامی کنند و برخی دیگر لحن و لایتنی دارند و چون از کودکی بدان لهجه سخن گفته اند ترك آن برایشان دشوار است ، ولی هر دو طبقه اگر میخواهند آموزگار خوبی باشند باید ناگزیر در ترك عادات مذکور بکوشند . آهنگ صدرا در خواندن کتاب قرائت باید با افکار و احساساتی که نویسنده در مطالب خود بکار برده است متناسب و موافق باشد ، چنانکه اگر اشعار حماسی را با آهنگ غزلی عاشقانه یا قطعه ای را که در مرثیه کسی گفته شده است با قطعه خنده انگیزی یکسان بخوانند ناپسند و بی تأثیر و مضحك خواهد بود . هیچگاه اشعار شاهنامه فردوسی را که محرك شجاعت و وطن پرستی و غرور ملی است با شعر وحشی بافقی که از سوز درون و احساسات عاشقانه تأثر انگیز شاعر حکایت میکند ، یا قصائد عنصری را با غزلهای سعدی بیک آهنگ نباید خواند . با خوب خواندن آثار بزرگان میتوان قسمت مهمی از مقصود ایشان را بی آنکه محتاج بتوضیح باشد بمستمع فهمانید و همان احساساتی را که نویسنده هنگام نوشتن داشته است در او ایجاد کرد ،

۲ - پس از آنکه قرائت فصل بارعایت نکات مذکور به پایان رسید آموزگار باید توضیح و تشریح مطالب پردازد. در اینجا دو عقیده هست، برخی معتقدند که معلم باید نخست فکر کلی درس را بیان کند و از آن پس معانی لغات و عبارات مشکل مشغول شود و برخی دیگر بخلاف آن عقیده دارند. بگمان ما نیز اگر آموزگار قبلاً معانی لغات مشکل را ذکر کند و عبارات مبهم را بر شاگردان روشن سازد و از آن پس بیان و توضیح فکر و نتیجه کلی درس پردازد بهتر است، چه غالباً تا شاگردان معانی لغات و عبارات مشکل را ندانند بفکر کلی درس پی نمیتوانند برد.

فکر کلی درس فکریست که نویسنده از آغاز تا انجام حکایت یا فصلی را که نوشته است صرف پروراندن و بیان آن کرده و قسمتهای مختلف فصل یا حکایت را با آن فکر بیکدیگر پیوسته است. اگر هر يك از آثار نویسندگان را بررسی کنیم فکر کلی بمنزله رگ اصلی میان برگ خواهد بود که تمام تار و پود برگ از اطراف و جوانب بدان پیوسته است، لیکن درین تشبیه نقصی هست و آن اینکه در هر برگ رگ اصلی را عیان میتوان دید ولی پی بردن بفکر کلی آثار نویسندگان محتاج بمطالعه دقیق متن آن آثار و اندیشه کردن در معانی آنست.

غالباً فکر کلی و اصلی را در یکی از جمله های متن بطور اختصار میتوان یافت و همین سبب مؤلفین کتب قرائت اینگونه جمله ها را عنوان فصل قرار می دهند، در روزنامه نگاری امروز نیز این امر مرسومست که خلاصه مقاله یا برخی از مطالب کلی و اساسی آنرا برای جلب نظر خوانندگان در صدر مقاله بخط درشت تر از متن طبع می کنند. البته این کار چنانکه در روزنامه ها فائده آن محسوسست در کتب قرائت مدارس نیز خالی از فائده نیست، چه هم از زحمات آموزگاران میکاهد و هم اساسی ترین جمله هر فصلی را در خاطر شاگردان جایگیر میسازد.

پس از آنکه شاگردان بفکر کلی و مقصود اساسی نویسنده ای پی بردند باید طرق و وسائلی را هم که نویسنده برای رسیدن بفکر کلی خود و پروراندن آن پیهموده و بکار برده است دریابند و ازین جهت است که باید در قسمتهای مختلف هر فصل و افکار کوچکتر آنها بحث و مطالعه کرد زیرا که فکر کلی از آنها پدید می آید و

چنانکه رگهای کوچک هر برگ بزرگ اصلی متصلست آنها نیز همگی بفکر کلی منتهی می شوند .

آنچه گفته شد نکاتی بود که بایستی در توضیح مطالب کتاب قرائت رعایت شود . شاید بی فائده نباشد که چندسطری نیز در آنچه باید آموزگاران از آن پرهیزند بگوئیم : اولاً در توضیح مطالب راه افراط نباید رفت ، چه آموزگاری که در مطالب کتاب بیحد طولانی بردارد ، غالباً رشته سخن را از دست میدهد و چون از موضوع خارج میشود بجای آنکه شاگردان را بفکر کلی نویسنده رهبری نماید در پیچ و خم بیانات مبهم خویش سرگردان میسازد .

ثانیاً درس قرائت را از درس دستور زبان تفکیک باید کرد . بسیاری از آموزگاران در ضمن درس قرائت از شاگردان در باب قواعد زبان سئوالاتی میکنند و ارائه فکر کلی مطلب و زیبایی آنرا از لحاظ ادبی بجزئی نمیشمارند ، در صورتی که مقصود اصلی از درس قرائت تقویت قوای روحی شاگردان و ایجاد ذوق ادبی در ایشانست . برخی دیگر از آموزگاران نیز درس قرائت را با درس تاریخ و جغرافیا یا تاریخ طبیعی و امثال آن می آمیزند و فی المثل اگر در متن کتاب قرائت بکلمه مار برخوردند شرحی مبسوطی در باره انواع مارها و اسامی گوناگون آنها و تفاوت مارهای قطعات و ممالک مختلفه می گویند و البته این روش بسندیده و مفید نیست .

۳ - پس از آنکه توضیح درس پایان رسیده باید شاگردان یکایک متن آن را از روی کتاب بخوانند و البته چون معنی آنرا فرا گرفته اند عبارات را صحیح تر و بلیغتر خواهند خواند . ولی آموزگار باید مراقب باشد تا هر کسی را که بلند یا آهسته و تند یا کند یا آهنگ یکنواخت میخواند بدین عیوب متوجه سازد و هر عبارتی را که بدخوانده شد خود یکبار تکرار کند و بکوشد که شاگردان طرز خواندن او را با شرائطی که در سطور پیش اشاره کردیم سرمشق خویش سازند . مخصوصاً باید مراقب بود که شاگردان در خواندن عبارات شرائط نقطه گذاری را چنانکه در نوشتن واجبست رعایت کنند ، یعنی چون جمله ای پایان رسیده اند کی توقف نمایند و جمله ای را که مربوط به جمله بعد نیست بدان نپیوندانند ، همچنین در میان عبارات بی سبب توقف

نکنند ورشته مطالب را نگاهدارند . شاگردی که درخواندن رعایت این نکات را نکند قطعاً معنی عبارت را نفهمیده و نخواهد فهمید .

هریک از شاگردان پس از آنکه متن درس را خواند باید خلاصه آنرا شفاهاً بیان کند تا بدینوسیله هم فکر کلی و مضمون آن در خاطرش جایگیرد و هم زبانش بسخن گفتن و بیان مطالب معتاد گردد .

مختصراً در هر درس قرائت نکات ذیل باید رعایت شود :

- ۱- بیان چند کلمه در مضمون فصلی که تدریس میشود و خواندن تمام فصل .
- ۲- توضیح مطالب درس، توضیح معانی لغات، بیان فکر کلی و افکار فرعی درس .
- ۳- قرائت انفرادی شاگردان .

۴- بیان خلاصه درس شفاهاً از طرف شاگردان .

۷- کارهایی که در تعلیم قرائت مفید است

برای اینکه شاگردان در درس قرائت بیشتر پیشرفت کنند و بنیان معلوماتشان

استوارتر شود تکالیف و تمرینات ذیل بی فائده نیست :

- ۱- رونویسی - غالب آموزگاران می دانند که چشم در فرا گرفتن املاهی صحیح لغات تأثیر بسیار دارد و شاگردان غالباً املاهی لغات مشکل را پس از چند بار دیدن بهتر بخاطر میسپارند . بنابراین هر گاه دروس قرائت را از روی کتاب رونویس کنند طبعاً بتدریج املاهی لغات مشکل را فرا خواهند گرفت . گاه نیز بجای این تکلیف ممکن است آموزگاران موضوع املاء (دیکنه) را از میان دروس کتاب قرائت انتخاب کنند تا از یک کار دو فائده بدست آید .

۲- تمرینات لغوی - پس از آنکه معانی بسیاری از لغات در طی دروس

قرائت بشاگردان آموخته شد آموزگار میتواند یکروز بسی خبر معانی لغات دروس پیش را پرسد و شاگردان را بر آن دارد که برای هر لغت مرادفی ذکر کنند یا لغاتی را که از یک ریشه هستند بشمارند . اینگونه تمرینات حافظه اطفال را تقویت می کند و معانی لغات را در ذهن آنان جایگیر میسازد .

- ۳ - تکالیف دستور زبان - شاگردان معمولاً گمان دارند که تمرینها و مثالهای مربوط به درس دستور زبان را فقط در کتاب دستور می توان یافت ، باید این تصور را از خاطر ایشان دور کرد و در ضمن درس قرائت بعضی قواعد دستور زبان را نیز بایشان گوشزد نمود و شواهدی از لغات و عبارات کتاب قرائت ذکر کرد .
- ۴ - تکالیف انشاء - پس از خواندن يك فصل از کتاب قرائت شاگردان به حد کافی فکر و لغت برای بیان مقصود آن فصل قرا گرفته اند ، پس برای اینکه آن افکار و لغات در خاطر ایشان بماند باید آموزگار آنان را بنویشتن انشائی که مربوط به موضوع درس قرائت باشد مکلف سازد، این امر علاوه بر اینکه حافظه اطفال را قوی میسازد بر دقت و فکر ایشان نیز میفزاید .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فصل دوازدهم

تعلیم خط

نوشتن نیز مانند خواندن از معلومات اساسی است که بدستیاری آن هر کس بکسب معلومات دیگر نائل میتواند شد. چنانکه در فصل پیش اشاره کردیم اطفال در ضمن خواندن نوشتن را نیز میآموزند و از این راه کم کم برای فرا گرفتن دروس دیگری مانند املاء و انشاء و حساب و امثال آن مهیا می شوند.

امروز دیگر حسن خط باینکه بسیار بسندیده است مانند پیش طرف توجه نیست و شاگردان نبایستی چندین ساعت از وقت خود را در آموختن دایره نون یا شکم عین و امثال آن بکار برند. امروز از خط يك چیز پیش نمیخواهند و آن خوانا بودنست. خط خوانا اگر زیبا نباشد بمراتب بهتر از خط زیبائست که مانند خطوط شکسته قدیم خواننده در آن فروماند.

در دبستان خواندن و نوشتن بایستی باهم آموخته شود، یعنی طفل از روزی که بدبستان آمد باید نوشتن آغاز کند. در کلاسهای اول دبستان که اطفال حروف الفبا را می آموزند باید ضمناً شکل آنها را نیز روی کاغذ یا سنگ لوح تقلید کنند و همینکه دستشان بگرفتن قلم عادت کرد سنگ لوح را ترك گفته حروف و کلمات را در دفتر بنویسند. شاگردان این کلاس را باید از درشت نوشتن معاف داشت، زیرا با انگشتان کوچک درشت نمیتوان نوشت.

نوشتن حروف و کلمات را ممکنست بوسیلهٔ دفاتر رسم المشق بشاگردان آموخت، درین گونه دفاتر برای کلاس اول هر يك از حروف الفبا در بالای صفحه بخط نستعلیق خوب طبع شده و در سطور زیر طرحی از آن حروف دیده میشود که اطفال باید خود روی آن طرحها بنویسند تا بدین ترتیب دستشان بنوشتن حروف معتاد شود. البته این دفاتر بتدریج کاملتر و مشکلتر میشود و کم کم شاگردان را از نوشتن حروف بکلمات و عبارات رهبری میکنند. بکار بردن دفاتر رسم المشق در کلاسهای اول و

دوم دستان بسیار مفید است. ولی از کلاس سوم به بعد باید شاگردان را عادت داد که خود بی استعانت سر مشق و طرحهای چاپی حروف بتوانند در دفترهای معمولی مرتب و صحیح بنویسند.

در هر حال تعلیم خط شامل دو قسمت اساسیست، یکی توضیحات آموزگار درباره سر مشقی که میدهد، و دیگری تقلید آن سر مشق از طرف شاگردان.

۱. توضیحات آموزگار - آموزگار باید حرفی را که میخواهد نوشتن آنرا بشاگردان بیاموزد روی تخته سیاه بصورت صحیح آن بنویسد و طرز گرفتن قلم و بکار بردن آنرا برای نوشتن هر حرف نشان دهد و حتی برای اینکه شاگردان خوب و بد خط را تمیز دهند زیر هر حرفی صورت های نادرست چند نیز از آن بنویسد و عیوب هر یک را بیان کند. سپس یک یاد و کلمه که از حرف موضوع درس ترکیب شده باشد مثال آورد تا شاگردان از وضع حروف در کلمات نیز آگاه شوند. سپس پیش از آنکه شاگردان در دفتر خود شروع بنویسند در کلمات پشت میز را هنگام نوشتن بایشان بگویند و تاکید کنند که زیاد روی میز خم نشوند و چنان بنشینند که از بیشانی آنان تا دفتر مشق در حدود سی یا سی و پنج سانتیمتر فاصله باشد و بدن را بی سبب بجانب چپ یا راست متمایل نسازند. همچنین طریقه گرفتن قلم را که باید میان شست و انگشت ابهام و وسطی گرفته شود بایشان بیاموزد.

۲ - تقلید سر مشق از جانب شاگردان - پس از آنکه توضیحات و دستورات آموزگاران پایان رسیده شاگردان باید شروع بنویسند و حرفی را که آموزگار روی تخته سیاه نوشته است بدقت در دفتر بنویسند و چون سطری از دفتر را تمام کردند بی اجازه اوسطر دیگر را شروع نکنند زیرا در خلاف این ترتیب عده ای زودتر از دیگران صفحه خود را بانجام خواهند رسانید و بی کاری ایشان ممکنست نظم کلاس را بهم بزنند.

تصحیح فردی و جمعی - در همان حال که شاگردان بنویسند مشغولند آموزگار باید در میان ایشان حرکت کند و در طرز نشستن و گرفتن قلم و کار یکایک آنان مراقبت نماید، گاه عیب نشستن یکی را تذکار دهد یا کلمه ای را برای

دیگری بنویسد یا دست شاگردی را که بگرفتن قلم آشنا نیست با قلم در دست گرفته
تعلیم دهد و اگر دریافت که عیب مشترکی در کار است باریک‌نگر پای تخته سیاه رفته با
توضیحات کافی در رفع آن عیب بکوشد .

اگر در دبستانها برای تعلیم خط آخرین ساعت صبح را تخصیص دهند بهتر
است چه اولاً درین ساعت کلاس روشن تر است ، و ثانیاً شاگردان در آخر وقت اندکی
فرسوده اند و تعلیم خط با آنکه مستلزم دقت است چون محتاج ب فکر نیست درین ساعت
بر رعایت حال اطفال مناسبتر است .

آموزگار تعلیم خط باید در درست نوشتن و رعایت نکاتی که بشاگردان می آموزد
دقت کامل نماید ، زیرا اطفال طبیعتاً مقلد آموزگار خوب بشند و چنانکه غالباً حرکات و
اطوار و آهنگ صدای او را تقلید میکنند در نوشتن نیز از وی پیروی خواهند کرد ، پس هر گاه او
خود بدو کج و معوج بنویسد و منتظر باشد که شاگردانش صاحب خط خوب و خوانا
شوند انتظار بی جا نیست .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فصل سیزدهم

تعلیم زبان فارسی

مقصود از تعلیم زبان فارسی آموختن قواعد اساسی آن بشاگردان ورهبری کردن ایشان بدرست گفتن و درست نوشتن است، و برای انجام این مقصود تنها تدریس دستور زبان کافی نیست، بلکه باید قرائت و تکالیف حفظی و درس املاء و انشاء و امثال آنرا نیز بر آن افزود.

۱ - دستور زبان وسیله آموختن فارسی است

تدریس دستور زبان برای آنست که شاگردان بدستیاری آن درست گفتن و درست نوشتن زبان فارسی را بیاموزند، و گرنه هر گاه کسی از جزئیات قواعد زبان آگاه باشد ولی آن قواعد را در گفتن و نوشتن رعایت نکند آگاهی او از دستور زبان هیچگونه ارزش و بهائی نمی تواند داشت.

مقصود از تدریس دستور زبان این نیست که بعقیده جمعی از معامین شاگردان فقط با املاء لغات و صرف کردن افعال و قواعد مختلفه زبان پی برند بلکه علاوه برین جمله باید بروح و حقیقت زبان نیز آشنا شوند و طریقه بکار بردن قواعد را در گفتن و نوشتن دریابند.

در تعلیم دستور زبان هر گاه نخست آموزگار قاعدهای را بیان کند و برای صحت آن امثلهای آورد و روش استنباط را بکار برده است و اتخاذ این روش در تعلیم دستور زبان صحیح نیست، چه شاگردان گمان خواهند کرد که قواعد زبان بر خود آن مقدم بوده یعنی قواعد قبلا تنظیم گشته و زبان از روی آنها ساخته شده است.

بدیهی است که زبان هیچ ملتی را عامای زبان شناس و نحوین آن ملت نساخته اند هر يك از زبانهای اساسی دنیا ساخته ملت و هیئت اجتماعی است که آنرا در طی قرون بتدریج کامل کرده و بصورت قطعی کنونی در آورده است و علمای آن ملت فقط با مطالعه

و تحقیق قواعد و قوانین کلی چند که گاه نیز بنیان مبنی ندارد از آن استنباط کرده‌اند و غالباً در آن قواعدهم مستثنیاتی کلی و جزئی قائل شده‌اند .

بنابرین اتخاذ روش استنباط اگر در برخی دروس مانند ریاضیات بجا و مفید باشد در دروسی مانند دستور زبان و اخلاق و علوم طبیعی ناجا و بیفایده است . در تعلیم دستور زبان شاگرد باید قواعد را از امثله کتاب یا آنچه آموزگار میگوید و فی الحقیقه قضیه کلی را از جزئی دریابد و تعریف و بیان قواعد پس از ذکر امثله صورت گیرد ، پس بنابر آنچه گذشت در تعلیم دستور زبان باید روش استقرار پیش گرفت مثلاً هر گاه موضوع درس بحث در «مکمل اسم» باشد آموزگار باید چند مثال از این قبیل روی تخته سیاه بنویسد: «من در باغ یکی از دوستان خوشهای بزرگ انگور دیده‌ام ، جمعه آینده که روز تعطیل است بچیدن آنها خواهم رفت .» سپس باید شاگردان را بر آن دارد که درین دو جمله دقیق شوند و چند بار آنرا بخوانند و تکرار کنند و ضمناً خود ایشان را بدریافتن مکمل اسم در جمله‌های مذکور رهبری نماید . بدین ترتیب شاگردان با آسانی خواهند فهمید که در جمله اول کلمه دوستان مکمل کلمه باغست ، چه معنی آنرا کامل میکنند و معلوم می‌سازد که مقصود گوینده باغی نامعلوم نبوده و باغ یکی از دوستان او بوده است و همچنین کلمه انگور مکمل معنی کلمه خوشها و کلمه تعطیل کامل کننده معنی کلمه روز است . سپس آموزگار باید از شاگردان بخواهد که خود جمله‌هایی نظیر جمله‌های سابق الذکر بسازند تا ازین راه مقصود درس برایشان آشکار گردد و حقیقت آنرا دریابند .

البته پس از آنکه شاگردان از روی امثال مقصود اساسی را درک کردند تعریف «مکمل اسم» کار آسانست و از هر يك از ایشان پرسیده شود خواهد گفت : «مکمل هر اسم اسم دیگر است که معنی آنرا کامل میکند .» یا «هر اسمی که معنی اسم دیگر را کامل میکند مکمل آنست ،»

ازین قرار با اتخاذ روش استقرار قواعد زبان از امثله بدیدمی آید و شاگردان با راهنمایی آموزگار خود بدان پی می‌برند . شاید گفته شود که اصل این روش وقت بسیار لازم دارد و باروش استنباط زودتر می‌توان دستور زبان را تدریس کرد . مسأله است

که تعریف هر قاعده‌ای زودتر از یافتن آن انجام می‌پذیرد ولی در صورت نخستین شاگرد جز کلماتی چند نخواهد آموخت و هر قاعده‌ای را چنانکه آموزگار گفته است بی آنکه فهمیده باشد «طوطی وار» از بر نموده و بزودی فراموش خواهد کرد. درسی که باشتاب داده شود بی فائده است و آنرا باید ببارانهای تند تشبیه کرد که در خاک نفوذ ناکرده بگودالهای مجاور می‌رود.

۴- تعلیم دستور زبان در کلاسهای مختلف

تعلیم مخصوص دستور زبان چنانکه در دستور تعلیمات دبستانها نیز پیش بینی شده ایستی از کلاس پنجم شروع شود و در کلاسهای چهارگانه اول آموزگاران فقط در ضمن قرائت و کتابت و امثال آن شاگردان را بمقدمات دستور مانند اسم و صفت و فعل و تشخیص مفرد از جمع آشنا سازند.

در کلاس پنجم دستور زبان فارسی باید در ساعات معینی تدریس شود ولی باز باختصار، یعنی بپان اقسام عمده کلمات از اسم و صفت و ضمیر و فعل و غیره قناعت کنند و دروس را با تمرینات کتبی و شفاهی و تجزیه و ترکیب در اذهان شاگردان جایگیر سازند.

در کلاس ششم باید آنچه در کلاس پنجم تدریس شده با تفصیل بیشتر تکرار شود و مطالب دیگری مانند بیان متعدی و لازم و معلوم و مجهول و وجوه و صیغ افعال و انواع جمله‌ها نیز بر آن بیفزایند.

در هر حال مقصود اساسی از تدریس دستور زبان اینست که شاگردان آنچه از اصول زبان فارسی در ضمن سایر دروس دبستان، خاصه در نوشتن و خواندن، از راهی غیر مستقیم دریافته‌اند بصورت قاعده‌ای بخاطر بسپارند، بنابراین تدریس دستور زبان باید حتی الامکان مختصر باشد و با موختن قواعد اساسی و کلی قناعت شود و آموزگاران از بیان قواعد استثنائی و نظریات مختلفی که جز سنگین کردن درس و ماول ساختن شاگردان نتیجه‌ای ندارد در دبستان خودداری کنند.

فصل چهاردهم

درس املاء (دیگته)

مقصود از درس املاء - از درس املاء دو مقصود اساسی در نظر است : اول

آموختن املائی خاص هر کلمه ، دوم آموختن قواعد زبان در ضمن درس املاء .

۱ - تعلیم املائی مخصوص هر کلمه - پیش ازین مرسوم بود و شاید هنوز

هم در برخی از مدارس معمولست که آموزگاران عبارات پیچیده‌ای بالغات مشکل انتخاب میکنند و بی آنکه قبلاً توضیحی دهند یا کلمه‌های برتخته سیاه نویسند آن عبارات را در کلاس بعنوان «دیگته» میگویند و چون در اوراق شاگردان غلطی‌های فراوان بینند فریاد شکایت بر می آورند که: «چه کردن و بیهوشید، يك غلطرا صد بار تکرار میکنید!»

بدیهی است که بدین ترتیب شاگرد يك غلطرا صد بار تکرار میکند و هیچ جای تعجب و شکایت نیست . زیرا شاگرد بار اول لغتی را بصورت نادرست نوشته و آن صورت در خاطرش نقش بسته است و هر وقت آن لغت را تکرار کنند باز همان صورت نادرست خواهد نوشت . اگر طفلی بخواند لغتی را که هرگز ندیده و نشنیده است بنویسد هر چه فکر کند بصورت صحیح آن بی نمیتواند برد مگر اینکه دست قضا راهنمای او باشد !

درس املاء بدین ترتیب البته بی فائده است و شاگردان اگر روزی صد دیگته‌ها

بنویسند چیزی نخواهند آموخت و اگر هم چیزی فراگیرند بدستگیری سایر دروس مانند قرائت و تکالیف کتبی دیگر خواهد بود .

چنانکه علمای معرفت‌الروح تحقیق کرده‌اند بخاطر آوردن کلمات چنانکه

تا کنون گمان میرفت امر ساده‌ای نیست و بسته به چهار حافظه مختلف است :

۱ - حافظه سمعی

۲ - حافظه بصری

۳ - حافظه تصویری

۴ - حافظه لفظی

هر لغتی را که مابخاطر سپرده‌ایم ناگزیر بدستیاری یکی از حافظه‌های چهار-گانه مذکور یا مجموع آنها بوده است، یعنی یا وقتی آنرا از کسی شنیده‌ایم، یا درجائی خوانده‌ایم، یا آنرا نوشته‌ایم و یا آنکه ادا کرده‌ایم. در بسیاری از اطفال و سایر مردم این حافظه‌ها قوت وضعف دارد، چنانکه جمعی تا عبارتی را نشنوند درست نمی‌فهمند و برخی دیگر برخلاف تاخوانند بمعنی آن پی نمی‌برند. دسته اول ناگزیر برای از بر کردن عبارات آنرا بلند می‌خوانند و دسته دوم قطعاً باید درسی را که معلم در کلاس گفته است در خانه از روی کتاب بخاطر سپارند.

بنابراین در تعلیم املاء باید هر چهار حافظه سابق الذکر را در اطفال بکار گمارند. آموزگار پیش از گفتن دیکته باید در کلاسهای اول دبستان عین آن و در کلاسهای آخر لغات مشکل آنرا نخست روی تخته سیاه بنویسد پس از آن متن دیکته را شمرده و روشن و صحیح بخواند ازین راه دو حافظه سمعی و بصری از حافظه‌های سابق الذکر در شاگردان برانگیخته میشود، سپس شاگردان باید از روی تخته سیاه متن دیکته را صدای بلند بخوانند تا حافظه لفظی ایشان نیز بکار آید و از آن پس عین دیکته یا لغات مشکل آنرا نیز بنویسند تا حافظه چهارم یعنی حافظه تصویری آنان هم صورت کلمات را فرا گیرد.

فردای آنروز آموزگار باید همان دیکته را برای شاگردان بگوید تا بنویسند و البته بدین طریق اغلاط ایشان کمتر و فائده کارشان بیشتر خواهد بود.

۲ - آموختن قواعد زبان در ضمن درس املاء - غالب قواعد زبان را نیز شاگردان باید بوسیله درس املاء و دیکته بیاموزند و آموزگار آن فارسی باید با هر دیکته‌ای لااقل یکی دو قاعده از قواعد زبان را با اطفال گوشزد نمایند و اگر در متن دیکته مثال روشنی یافت نمی‌شود از خارج امثله‌ای ذکر کنند.

برخی از قواعد زبان را که دانستن آن برای اطفال واجبست باید همه روزه در ضمن دیکته بمناسبتی تکرار کرد تا در اذهان ایشان جایگیر شود.

انتخاب متن دیکته

متن دیکته باید با اقوای شاگردان هر کلاس متناسب باشد و برخلاف آنچه تاکنون معمول بوده است حاوی لغات مشکل و عبارات مبهم پیچیده نباشد که شاگرد

از مفهوم آن چیزی در نخواهد یافت و شاگردان تابعی آنچه می نویسند بی نبرده اند از ایشان توقع درست نوشتن نباید داشت. انتخاب موضوع دیکته نیز خالی از اهمیت نیست چه اگر موضوع برای اطفال جاذب و شیرین نباشد هنگام نوشتن بافکار دیگر متوجه خواهند شد و غلطی های فراوان خواهند نوشت، ولی اگر موضوع موافق ذوق کودکان آنان باشد طبعاً در آن دقت خواهند کرد و قوای فکری خویش را در فرا گرفتن لغات و حل مشکلات آن بکار خواهند برد.

در کلاس اول و دوم دبستان درس املاء با خواندن و نوشتن بستگی تام دارد. شاگردان در آغاز امر باید لغات یا عبارات کوتاه را از روی کتاب قرائت خود بدستور آموزگار در دفتر بنویسند و برخی کلمات و عبارات نیز پس از آنکه چند بار روی تخته سیاه نوشته و خوانده شد بعنوان دیکته بایشان گفته شود.

در کلاس سوم و چهارم دیکته باید مرکب از جمله های کوتاه یا حکایت کوچک بسیار ساده ای باشد و آموزگار آنرا نخست بر تخته سیاه بنویسد و با صدای بلند بخواند و پس از آنکه یکبار هم از طرف شاگردان با صدای بلند خوانده شده همان روز یا روز بعد بصورت دیکته گفته شود. برای اینکه آموزگار از نوشتن دیکته بر تخته سیاه بی نیاز گردد بهتر آنست که قسمتی از درس قرائت را موضوع دیکته قرار دهد تا شاگردان بتوانند آنرا از روی کتاب خود بخوانند.

در کلاسهای پنجم و ششم متن دیکته باید مفصل تر و اندکی مشکل تر باشد ولی در هر حال در کلاس سوم از دوازده و در کلاس چهارم از شانزده سطر بیشتر نباید گفت. درین دو کلاس ممکنست بجای تمام دیکته فقط لغات مشکل آنرا بر تخته سیاه نوشت.

آموزگار باید دیکته را شمرده و روشن ادا کند و چون بافت مشکلی رسیده شاگردان را بر آن دارد که آن لغت را جمعاً تکرار کنند تا مگر بدست یاری حافظه لفظی خویش با املاء صحیح آن بی برند. در کلاسهای پنجم و ششم بهتر است که یکی از شاگردان دیکته را روی تخته سیاه بنویسد تا پس از ختم دیکته آموزگار آنرا در برابر دیگران تصحیح کند و سر مشق کار سایرین گردد. ولی برای اینکه شاگرد خوش خطی را انتخاب باید کرد و تخته سیاه را نیز باید چنان قرار داد که پشت بکلاس و رو بدیوار باشد.

تصحیح دیکته

برای تصحیح دیکته‌ها ممکنست ورقه یادقتر هر شاگردی را بشاگرد دیگر داد یا اینکه امر تصحیح را بخود او محول کرد. در هر حال بهتر آنست که آموزگاران بشاگردان خود اعتماد داشته باشند و با اظهار اعتماد ایشان را برامتی و درستی عادت دهند. پس از آنکه هر کس برای تصحیح ورقه‌ای که در پیش دارد آماده شد آموزگار باید پای تخته رود و بتوضیح و تصحیح پردازد و هر جا که املائی لغات با قواعد زبان بستگی دارد از توضیحات کافی تر و بیشتر مضایقه نکند.

پس از تصحیح دیکته باید بشاگردان اجازه داد که اگر مشکلاتی دارند پرسند و از ایشان درباره مفهوم کلی آن یا معنی برخی از جمله‌ها سؤالانی کرد. لغات مشکل هر دیکته‌ای نیز باید در دفتر مخصوصی نوشته شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی